

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود عرض کردم بعد از بیان این که این اخباری که به عنوان اخبار علاجیه هست یا اصولا سند ندارند یا مصدر درستی ندارند، مضافا به مشکلاتی که در دلالت بود و عرض کردیم در میان اینها اگر آنچه که بیشتر قابل اعتماد است که به اصطلاح اینها ترجیح است همان مقبوله عمر ابن حنظله است که آن هم ربطی به ترجیح ندارد و اصولا این مطلبی که ترتیب مرجحات و اول این و بعد آن و آن مطالبی است که آقایان سعی کردند بین مجموعه این روایات جمع بکنند که این جمع هم وجه درستی ندارد و عرض شد چون یکی از عوامل تعارض گفته شده احتمالا مسئله تفویض به ائمه باشد که ظاهر عبارت کلینی هم هست، بآیها اخذت من باب التسلیم، به اندازه ای که بعد روایت را از باب تبرک به روایت بخوانیم چون اگر بخواهیم بحث تفویض را متعرض بشویم طول می کشد لکن اجمالا متعرض می شویم لکن قبل از ورود در بحث من چند بار اشاره کردم، دیگه وارد این بحث نشدیم. عده ای از این مصادری که فعلا در باب تعارض نوشته شده یا موجود است سعی کردند یک باب دیگری را هم به مباحث تعارض اضافه بکنند، مراد ما از اضافه کردن فرض کنید مثلا در این کتب متاخر ما، چون در حوزه های ما الان متعارف حرف های مرحوم شیخ است، عرض کردیم شیخ تقریبا می شود گفت تکامل مکتبی است که مرحوم وحید بهبهانی در رد اخباری ها درست کرد. بعد از یک قرن و خرده ای شیخ آن را متکامل کرد به این صورت رسائل و مجموعه بحث هایی که در مکاسب دارد و البته رسائل را معلوم است می گویند شیخ حدود چهل و هفت سالگی نوشته است، معلوم است که در روزگار جوانی ایشان است. مکاسب احتمالا ظاهرا مختلف است، یکنواخت نیست لکن اجمالا شاید بعد از این مرقوم فرمودند لکن به هر حال آنچه که مرحوم شیخ فرمودند و بعد کارهایی را که این بزرگانی مثل صاحب کفایه و بالخصوص مرحوم نائینی و آقاضیا، مرحوم آقای اصفهانی و اخیرا آقای خوئی کردند اینها سعی کردند همان مکتب شیخ را به صورت متکامل و جمع بندی و مرتب و منسق انجام بدهند.

الان متعارف ما بیشتر وقتی مباحث اصول را مطرح می کنیم بیشتر مبدأ را از شیخ شروع می کنند، در صورتی که معلوم است که مطالب باید از کجا شروع بشود. به هر حال در این مبدئی که آمده مثلاً در کلمات نائینی، اینها بحثی در باب علل تعارض روایات ندارند، به چه علت این اختلاف حالا به تعبیر بنده اختلاف یا به تعبیر آقایان تعارض علت این تعارض چیست؟ عرض کردم ما کتبی داریم که از قرن دوم این بحث مطرح شده به عنوان علل الحدیث لکن علل در آن جا جمع علت یعنی بیماری است، علل الحدیث بیماری های حدیث، ما علت را به معنای سبب و موجب مثلاً علت به معنای فلسفی خودش می گوئیم.

به هر حال این اصطلاح علل تعارض احادیث را اخیراً خب در بعضی از کتب مطرح شده که تعارض را ریشه یابی بکنند.

البته این که تعارض در مجموعه روایات ما چه در فقه و حتی اوسع در کل روایات ما یا در خصوص معارف حوزوی ما که مثلاً کلام و تفسیر و عقائد و اخلاق و اینها باشد یا کل روایات منسوب به اهل بیت، حتی روایاتی که مربوط به طب و فیزیک و شیمی و علوم طبیعی و نجوم، مرحوم صاحب بحار السماء و العالم، حالا شما می توانید کتاب طبیعت بنویسید به جای السماء و العالم. علی ای حال چون در همان مقام هم گاهی روایات متعارض است که الان نمی خواهم متعرض بشوم. حل تعارض و بیان سبب تعارض و حل تعارض یا اختلاف یک دایره وسیعی دارد، به این مقداری نیست که ما الان در فقه متعرض می شویم.

پس یکی خصوص فقه است که ما الان متعرض می شویم. یکی در خصوص معارف حوزوی است، این که در حوزه های ما متعارف است، یکی در مجموعه اموری که از اهل بیت روایت آمده است، دیگه السماء و العالم به قول مرحوم مجلسی، کتاب طب، نجوم، علوم طبیعی، کل روایاتی را که از اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین نسبت داده شده این ها را بخواهیم جمع بکنیم واقعاً موسوعه بزرگی می شود، استبصار مرحوم شیخ چهار جلد است، این در خصوص فقه است و تازه در فقه هم کامل نیست، استبصار حتی عده ای از روایاتی که قبل از خود ایشان موجود بوده، فرض کنید در کتاب فقیه بود، ایشان نیاوردند، چه برسد به روایاتی را که ما بعد پیدا کردیم که در اختیار شیخ نبود، حالا فقیه که قطعاً ولی در اختیار شیخ نبود. حتی کراراً عرض کردم که عده ای از روایات در کتاب اصول کافی بود که شیخ آنها را هم نیاورده. حالا خیلی هایش به فقه نمی خورد مثل قاعده من بلغ و حدیث رفع، شیخ اینها را کلاً نیاورده است. حتی

یک حدیثی در باب استطاعت از سکونی است، در اصول کافی است، به یک مناسبتی بحث جبر و تفویض و اینها هست که حتی شیخ آن را هم نیاورده است. الان آقایان ما روایت سکونی را در استطاعت در ذیل آیه مبارکه الله علی الناس ذکر می کنند لکن شیخ حتی آن را هم نقل نکرده است. یعنی غرض این است که روایاتی که در کتاب اصول کافی هست چه روایاتی که جنبه فقهی دارد که طبعا کم است، آنها را هم ذکر نکرده و چه روایاتی که جنبه های دیگری دارد مثل قاعده من بلغ که شیخ ذکر نکرده، حدیث رفع شیخ ذکر نکرده، با این که در کافی موجود است. ما مقداری از این احادیث را می بینیم که شیخ متعرض آن نشده است، با این که در اول مشیخه می گوید من زیادات را برای تهذیب قرار دادم لیکن مستقصی، من روایات را استقصا کردم، حتما استقصای نسبی مراد ایشان است و إلا بالفعل ما مصادر قبل از شیخ را می بینیم که شیخ نیاورده، چه برسد به مصادری که خودش از آن ها نقل کرده است.

علی ای حال کیف ما کان چون اخیرا بحث هایی راجع به علل تعارض حدیث نوشته شده ما این بحث علل تعارض را تصور نشود ندیدم، دیدم، به انحاء مختلفش دیدم و تاریخش هم اجمالا می دانم که نمی خواهم نقل بکنم. به هر حال نکته ای به نظر ما به این عنوان علل تعارض حدیث وجود ندارد، این نکته خاصی ندارد که ما یک فصلی را به عنوان علل تعارض حدیث قرار بدهیم.

چون ببینید عرض کرم حدیث را ما از سه زاویه بررسی می کنیم، یکی زاویه صدور است، یکی متن است و یکی مضمون است. عرض کردیم کسانی که و این هر سه زاویه معیار حجیت هم هستند یعنی عده زیادی حدیث را از زاویه صدور حجت می بینند، مثل همین مبانی مشهور، حدیث ثقه، صحیح بخاری، عدل ضابط و الی آخره. عده ای از راه متن مثلا می گویند متن این حدیث دلالت می کند که حجت است و صادر شده است و عده ای هم از راه مضمون، دنبال آن مضمونی که در حدیث هست، کاری به سند و متن ندارد. عرض کردیم کسانی که دنبال مضمون هستند عاداتا به سند و متن کاری ندارند، به صدور و متن کاری ندارند.

یکی از حضار: این رابطه بین صدور و متن و مضمون با ثبوت و معنا و حدود چیست؟

آیت الله مددی: آن خیلی فرق می کند، صدور و اینها را از زاویه حجت می بینیم، ثبوت یعنی این که این سنت رسول الله پیش ائمه ثابت بوده.

یکی از حضار: خب صدور یعنی چه؟

آیت الله مددی: خب همین دیگه، ما این شواهد را برای هر سه قسمت می آوریم، سه تا شاهد می آوریم.

پس دقت بکنید و عرض کردیم بیشترین مباحث حجیت را در کتب اصول چه سنی و چه شیعه، بیشترین مباحث حجیت روی صدور رفته است یعنی در تاریخ اسلامی بیشترین کارها حجیت را روی صدور حساب کردند. روی متن هم چرا، روی مضمون بیشتر کسانی قبول کردند که عمل است، مثلاً فرض کنید زیدی ها عمل علمایشان، ندارند، زیدی ها هم ندارند. اسماعیلی ها هم دارند، خوارج هم دارند، شیعه امامیه هم دارد. بیشتر روی جهات مضمون علمائی عمل کردند که تلقی طائفه را حساب کردند. آنها بیشتر روی مضمون رفتند، دیگه آنها به سند کاری ندارند. به متن کاری ندارند. متن کم شده، زیاد شده، به این قسمت ها خیلی کار ندارند. خیلی دقت بکنید این مبانی باید دائماً در ذهن مبارک باشد و آنچه که ما الان در کتب خودمان در بحث تعارض می بینیم، آن چه که الان در تعارض فرض کنید در کلمات نائیین و شیخ و دیگران است، همین اصول متاخر متاخر یعنی از زمان شیخ به بعد. آن چه که در تعارض می بینیم بیشترین کلامشان روی صدور است، اشتباه نشود. مثلاً تعارض متن را متعرض نشدند، اصلاً عرض کردم مرحوم شیخ در اول بحث حجیت خبر می گوید خبر یا به لحاظ صدور یا جهت صدور، تقیه یا دلالت بررسی می کند، شیخ این جور بررسی می کند، خب همین کلام را نائیین هم نوشته، در اصول متاخرتر ما، آقای خوئی هم عین همین مطلب را نوشته، آقای خوئی هم همین سه بخش را دارند که ما آن سه بخش را به این صورت عوض کردیم.

اگر دقت بکنید در این اصطلاح جایی برای متن نیست یعنی اصولاً نظری به متن ندارند که حالا بخواهند روی آن بحث بکنند. دقت می کنید؟ آن چه که نظر آنها هست صدور، جهت صدور و دلالت است، اینها هست و چاپ شده، مطالبی نیست و علم ایقوف نیست که بخواهیم سینه به سینه نقل بکنیم. علی ای حال دقت بکنید و آنچه که در تعارض شما می بینید چون اینها از این تحلیلی که من عرض کردم داده نشده من این تحلیل را چند دفعه عرض کردم تکرار می کنم، آن چه که امروزه در کتب ما به اسم تعارض هست از زمان شیخ تا زمان ما، تا معاصرین اینها روی صدور است، اصلاً زاویه بحث روی صدور است یعنی تعارض را از زاویه صدور دیدند، مثلاً

حدیث ثقه است و آن هم ثقه است، با هم اختلاف پیدا کردند، تعارض پیدا کردند اما این متن با آن متن، هست، نه این که نیست اما بیشترین اهتمام روی این قسمت است، در صورتی که معلوم است.

و عرض کردیم کسانی که دنبال مضمون هستند اصولا قاعدتا تعارضی نمی بینند چون آن ها تلقی طائفه است، تلقی طائفه بالاخره به یکی از این دو تا خبر است، اگر پنج تا خبر هم باشد پنج طائفه خبر باشد به یکی از آن پنج طائفه است، اصولا کسانی که دنبال مضمون هستند به سند و متن خیلی کار ندارند.

کسانی که دنبال سند هستند خیلی مخصوصا تعبد قائلند آنها غالبا دیگه متن بحث را جداگانه بحث نمی کنند، به این معنا که فرض کنید مثلا یک روایتی آمد که مثلا ما حجب الله عن العباد، باز همین آمد، جای دیگه ما حجب الله علمه، حالا سندش یکی است، فرض کنید سند هم مختلف باشد، کسانی که دنبال صدور هستند می گویند این هم صادر شده سندش صحیح است و آن هم سندش صحیح است عمل می کنیم لذا هر دو ثابتند. ما گاهی در درس، سابقا عرض کردم از آقای خوئی هم خودم شنیدم که مثلا ایشان می گفتند این متن هم سند درست دارد، این متن هم سند درست دارد، این متنی که به درد ایشان می خورد، یک روایتی است مال رفاعه ابن موسی نخّاس در باب صوم مسافر عن الرجل يعرض له السفر حين يصبح حتى يصبح، دو تا نسخه دارد. خب آقای خوئی می گفتند چون وسائل نقل کرده حتی یصبح و طریقه اش حالا مثلا، آن وقت این حین یصبح حتی یصبح اثر فقهی دارد، یعنی فقط متن حدیث نیست، روی فتوا تاثیرگذار است که این حین یصبح باشد یا حتی یصبح باشد. با این که فرض کنید مثلا در تهذیب موجود یک جور است، حتی ایشان می گفتند در نسخه خطی هم که از تهذیب داریم همین طور است لکن چون صاحب وسائل نقل کرده طریقتش درست است پس حتی یصبح، دقت می کنید؟ یعنی این بوده. این که صدوق دارد من جدّد قبرا، ایشان دارد در نسخه صفار مثلا جدّد، برقی و صفار و سعد و ظاهرا صفار و برقی، سه تا را نقل می کند، یکی جدّد خوانده، یکی حدّد خوانده و یکی خدد خوانده. سه تا نسخه است، خدا رحم کرد که دیگه احتمال بیشتر نبوده. بعد ایشان می گوید هر سه درست نیست چون سه تا متن است. ما ها عاداتا چی می گوییم؟ می گوییم یک متن ثابت است. کسانی که قائل به صدور هستند در قسمت متن باز دو بخش می شوند: یک بخششان متن را قبول می کنند با هر سندش،

عرض کردم همین روایت سهل صاعدی را در کتاب بخاری اگر نگاه نکنید من حالا در ذهنم عددش دقیق نیست، یا چهار بار یا پنج بار ایشان آورده، در ابواب مختلف آورده. در دو سه تایش بیشترش دارد ملکتکها، در یکیش هست ما که داریم زوجتکها، که رسول الله فرمود. خب اگر این ثابت بشود می شود عقد نکاح را با لفظ ملکت بخوانید، زن بگوید ملکتک نفسی، خب رسول الله گفت ملکتکها، دقت کردید؟ با این که مشهور بین ما الان این است که یا زوجت یا انکحت باید باشد. ببینید گاهی اختلاف متن این طور نیست که خیال بکنید که مجرد یک متن است، روی فقه می آید تاثیرگذار می شود. این که مثلاً هر سه مکروه باشد، تجدید، تحدید یعنی تیز کردن و من خدد، برایش پشت بگذارد. خد یعنی گونه صورت، ماهی وار به قول معروف.

علی ای حال ما اگر باشیم کسانی هم که قائل به صدور هستند، کسانی هستند که می گویند باز در متن باید به مجموعه شواهد مراجعه کرد لکن خیلی ها که هستند این طور است

یکی از حضار: مشکل این است که اینها در طول هم اند یا در عرض هم

آیت الله مددی: خب همان دیگه.

دقت کردید چی می خواهم عرض کنم، ببینید این مشکلاتی که الان، مثلاً یکی از اسباب تعارض تقطیع حدیث است، راست است، این یکی از مشکلاتش هست لکن تقطیع حدیث یکی از مشکلات حدیث است، می خواهد معارض داشته باشد یا نداشته باشد. بحث تعارض مطرح نیست یعنی آنچه که به عنوان علل تعارض است علل خود حدیث است، علل به معنای بیماری. این ها مال خود حجیت است. اگر تقیه است مثل همان روایت عبید، ما سمعت منی ما یشبه قول الناس، این در روایت بلا معارض هم هست، فرق نمی کند. اگر مشکل تقیه است، یونس هم نیامد بگوید من روایت متعارض را مراجعه کردم. اصلاً می گوید حضرت می فرمایند این روایت نیست، ولو معارض هم نداشته باشد، خوب دقت بکنید! و بیشترین سبب انصافاً در عوامل تعارض بیشترش به صدور بر می گردد. حالا این علمای متاخر ما چون قائل به حجیت بودند بیشتر رو آوردند به سند و جهت صدور، ما آمدیم توسعه دادیم فهرستی را هم اضافه کردیم، ممکن است شواهد تاریخی دیگر هم اضافه بشود، بیشترین سبب الان در تعارض روی صدور است لکن همین اسبابی که در صدورند مثلاً

نسخه غلط بوده، قرائتش مختلف بوده، نسخ مختلف بوده، این لازم نیست تعارض باشد. مثلاً من چند دفعه این مثال را عرض کردم لا تنقض الیقین بالشک به حسب ظاهر معارض ندارد لکن شیخ منفرداً نقل کرده. کتاب حریر در قرن دوم کتاب مشهوری بوده، نوشته شده، در قرن سوم و چهارم این حدیث توسط ابراهیم ابن هاشم به قم آمده، در قرن چهارم هم در کتب اصحاب مثل کافی و مثل فقیه این کتاب حریر آمده است. خب در قرن سوم این حدیث توسط حسین ابن سعید آمده، با این که ابراهیم ابن هاشم هم نقلش کرده. قرن چهارم نه کلینی نقل کرده و نه صدوق. البته عرض کردم از من بپرسند چرا، در ذهن من مطالبی هست، نمی خواهم بگویم نیست و فعلاً نمی خواهم وارد آن بحث بشوم. فعلاً لا اقل ما این مطلب را می بینیم. نمی خواهد هم تعارض داشته باشد، تعارض هم ندارد، لا تنقض الیقین بالشک معارض ندارد دقت کردید؟ تعارضی هم مطرح نیست.

یکی از حضار: موید هم دارد لا یزول، مال اهل سنت لا یزول دارد.

آیت الله مددی: بله، لذا عرض کردیم یک شبهه ای هم دارد.

روایت اهل سنت در اثنای نماز است. اگر در اثنای نماز شک در وضو کرد اهل سنت از رسول الله نقل کردند که گوش نکند و اعتماد نکند. این حدیث خارج نماز است و لذا هم عرض کردیم مالک فقیه مدینه روایت را قبول کرده در اثنای نماز، اگر شک در وضو کرد ادامه بدهد اما خارج نماز برود وضو بگیرد، آیا مثلاً اهل سنت خیال کردند خارج نماز قیاس است؟ یکی از عوامل احتمالاً این باشد و بزرگان قم خیال کردند، چون روایت موردش خارج نماز است، این روایت الان می گوید شخص نمی داند خوابید یا نه، آن روایت اول زراره در خواب است دیگه. حضرت می فرمایند تا این که یقین پیدا بکند، فإنک کنت علی یقین من وضوئک، خب یکی از مشکلات احتمالاً این است، همین که شما فرمودید احتمالاً یکی از مشکلات روایت باشد چون روایت پیغمبر هست اما روایت پیغمبر محدود به داخل نماز است و لذا عرض کردیم از نظر تاریخی شاید این آقایان هم اشکال داشتند:

یک: ما همین مطلب را شک در وضو در خارج نماز، این اولین الحاق.

دو: ما غیر از وضو را هم الحاق به آن بکنیم مثلاً زید زنده بود استصحاب حیات بکنیم. این هم الحاق دوم.

همین جور الحاق ها را شما نگاه بکنید، بالاترین الحاق این که اگر ما شک در احکام شرعی کردیم به حالت سابقه بگیریم، این همان استصحاب در شبهات حکمیه است. روایت شک در وضو در اثناء است، خود اهل سنت این مطلب را دارند. اهل سنت استصحاب را در شبهات حکمیه به همین حدیث تمسک کردند، به حدیث پیغمبر. تاریخ حدیث برایتان روشن شد.

این معنای فهرستی که می گویم مراد این است، این روح تاریخ را می بیند یعنی از اول عرض کردیم بعد از، در زمان صحابه یک مشکلی که پیدا شد این بود که خیلی از مسائل پیدا شد که در نصوص نبود، آن وقت مجبور به الحاق شدند، ما از راه وصایت و امامت پیش رفتیم، هیچ الحاق هم نکردیم. دقت کردید؟ حدیث را تصور بکنید، مورد شک در وضو در اثنای نماز. تعدی اول شک در وضو خارج نماز، تعدی بعدی شک در حیات زید، حالا دیگه وضو نیست، آن استصحاب بود، ما بیاییم بگوییم.

تا کجا رسید؟ إلی ربک المنتهی، تا به احکام الهی رسید. زن قبل از انقطاع دم حرام بود، بعد از انقطاع چون دلیل روشنی نیست آیا حرام است یا نه؟ گفتند استصحاب حرمت، آب رنگش متغیر بود پنج کر آب بود، رنگش رنگ خون بود، رنگ خون رفت، استصحاب بقای نجاست. خب بقای نجاست یک حکم شرعی است. این ما دام رنگ خون داشت نجس است، الان رنگ خون ندارد، الان سفید شده و إذا بلغ الماء قدر کر لا ینجسه شیء، الان این آب پنج تا کر است، نه فقط یک کر است. این استصحاب در شبهات حکمیه کلیه است، خوب دقت بکنید، نه در شبهات موضوعیه و نه در شبهات حکمیه جزئیّه. تصور می کنید چی شد؟ از کجا شروع شد؟ شک در وضو در اثنای نماز، از این جا شروع شد تا استصحاب در شبهات حکمیه رسید. خب طبیعتاً عده ای از علما، عرض کردم و اسم بردم، مالک ابن انس می گوید همان روایت را در مورد وضو در نماز قبول بکنیم، خارج نماز را هم قبول نمی کند. چرا؟ چون قائل به این است که لا صلوة إلا بطهور باید احراز بشود، هر چیزی باید احراز بشود. شما اگر قبل از نماز وضو داشتید شک در وضو کردید استصحاب کردید چون دلیل ندارد باید احراز وضو بشود، احراز کردید بروید وضو بگیرید، آن لا صلوة بطهور را تمسک می کند که باید احراز بشود. اعتماد به استصحاب حالت سابقه نمی شود کرد، روشن بشود.

حالا این روایت زراره در کتاب حریز این در مورد استصحاب است، البته در خصوص وضو، اشتباه نشود. بله آقایان علمای ما هم گفتیم حتی شیخ هم به این روایت در باب استصحاب تمسک نکرد، بحث استصحاب را در عده دارد و قائل به استصحاب هم هست، تصادفاً شیخ قائل به استصحاب در شبهات حکمیه هم هست، خود شیخ قائل هست، دقت می فرمایید؟ لکن به این روایت تمسک نمی کند. اصلاً این تعبیر بعدها در بین اصحاب ما کمرنگ است، بگویند لا تنقض الیقین بالشک، اخباری ها تقریباً پر رنگ است، اخباری ها هم آمدند گفتند این مال شبهات موضوعیه است.

یکی از حضار: استدلالشان چیست؟

آیت الله مددی: می گوید چون حالت سابقه یقیناً آمده آنی که مزیش باشد شک داریم، اصل عدمش است.

یکی از حضار: در موضوعات را می شود درست کنیم اما در احکام

آیت الله مددی: خیلی عجیب است، اصلاً خود این دلیل خودش هم منتقض است، خود اصالة العدم خودش اصل غیر محرز است. نمی شود با اصالة العدم استصحاب را که اصل محرز است اثبات کرد. اصلاً مشکل فنی هم دارد. این مشکلات فنی را بعد از شیخ، یعنی وحید شروع کردند و شیخ خیلی روشن کرد، فرق بین اصول محرز و غیر محرز را چند دفعه هم عرض کردم.

پس بنابراین خوب دقت بکنید این مسائل را خوب دقت بکنید. این تدریجاً اخباری ها آمدند گفتند این حدیث را ما قبول داریم به موضوعات زدند، نه باز به وضو، از وضو خارج شدند. ببینید حتی خود اخباری ها را هم اگر دقت بکنید، حالا در قرن چهارم چرا کلینی و صدوق قبول نکردند نمی دانیم چرا، این چرا را ما نمی دانیم. به هر حال در کتاب حسین ابن سعید هست و اصلش هم از حریز است و عرض کردیم لطیف ترش حدیث دوم زراره است که مرحوم شیخ باز از همین مصدر از کتاب حسین ابن سعید آورده، از همین مصدر آورده و مرحوم صدوق آن را نیاورده، کلینی هم آن را نیاورده. صدوق در علل الشرائع آورده، خیلی عجیب است، در فقیه نیاورده ولی در علل الشرائع آورده و با همان سند معروف هم آورده است. این معلوم می شود اختیار و انتخاب است. حالا چرا این کار را کرده؟ هنوز برای ما روشن نیست یعنی ما دقیقاً نمی توانیم بگوییم چه نکته ای بوده که این ها آوردند.

بعد از اخباری ها وحید بهبهانی همین حدیث لا تنقض را گرفت و به یک نحوی که حالا مثلا فرض کنید لطیفش در کفایه است، فاینک کنت علی یقین که این فاینک یک امر وجدانی و یک امر کلی است، اختصاص به وضو و نماز و این حرف ها ندارد پس در همه جا این می آید من جمله در شبهات حکمیه کلیه. دقت کردید؟ تصور تاریخ حدیث را بکنید.

این بحث تعارض توش ندارد، این مطلب که چرا یک حدیثی را قبول بکنند یا نکنند، تقیه در آن باشد یا نباشد، مثلا تقطیع. تقطیع به نکات متن می خورد یا خود حدیث. من عرض کردم لازم نیست که تعارض باشد. الان در کتب اهل سنت در باب احرام این که می گویند یستحب اشتراط بکند که اگر من در جایی گیر کردم از احرام در بیایم. خب در اهل سنت فاین حبستنی در اهل سنت متن این طور است، فاین حبستنی فمحلّی، مهل یعنی محل احلال من، خروج از احرام، چون احرام حرام است این حلال است. فمحلّی حیث حبستنی، حیث ظرف مکان است. همان جایی که من را حبس کردی آن جا محل حلالیت است، محل احلال من باشد در مقابل احرام. در روایات ما همین شرط آمده، فاین حبستنی فحلّنی،

یکی از حضار: در فقه الرضا

آیت الله مددی: در غیر فقه الرضا هم آمده، در روایات معتبر آمده.

فحلّنی، حالا کسی که با ادبیات عرب آشناست انصافا فمحلّی عربی تر است، خیلی متن عربی سنگینی است. فمحلّی حیث حبستنی، حالا این جا تعارض هم ندارد، بحث متن احتیاج به تعارض ندارد. ما حجب الله عن العباد، ما حجب الله علمه عن العباد، مصدر یکی است، در کتاب کافی در توحید آمده ما حجب الله عن العباد، در توحید صدوق با همان مصدر روایت آمده ما حجب الله علمه عن العباد و اِلَی آخره. بحث تعارض نیست. این که ما مشکلات متن داریم، مشکلات صدور داریم. مشکلات مضمونی تقریبا تعارض را بر می دارد، گاهی می شود چون عده ای این ور و عده ای آن ور ممکن است اما این دو تا و مخصوصا محور بحث تعارض در کلمات علمای ما صدور است، اشتباه نشود.

یکی از حضار: چطور مضمون را بر می دارد؟

آیت الله مددی: چون تلقی اصحاب است.

پس بنابراین اگر بنده بحث علل تعارض حدیث را متعرض نشدم چون عللی ندارد، آن بحثی که هست همین هایی که منشا تعارضند فرض کنید تقیه، خیلی جاها که روایت حدیث واحد است اسقاطش می کنند، احتیاج ندارد که تعارض باشد. بله این انصافا هست، بعضی جاها که تعارض است نگاه که می کنیم تقیه ظهورش بیشتر می شود یعنی اگر تعارض نبود شاید خیلی اطمینان به تقیه پیدا نمی کردیم. با تعارض علم ما به تقیه بیشتر می شود. این گاهی می شود و إلا نه فرقی نمی کند لذا این یک نکته خاصی ندارد که من بخواهم متعرض علل تعارض بشوم. غرض خیال نفرمایید من حواسم نبوده این بحث حذف شده. این بحث فنی نیست و نکته فنی را عرض کردم نکته فنی این است که این آقایان این بحث را از زاویه حجیت دیدند و حجیت را هم بیشتر از زاویه صدور دیدند. کسانی هستند که حجیت را از زاویه متن ببینند، ابن ابی الحدید در اول نهج البلاغه این حرف را دارد که آیا مثلا این نهج البلاغه سند می خواهد یا نه؟ ایشان می گوید نه، چون نهج البلاغه مسلم یک مقدارش از امیرالمومنین صادر شده، ایشان از این راه وارد می شود، راه متن. مسلم یک مقدارش از امیرالمومنین صادر شده است. از طرف دیگر کتاب یکنواخت است، متن کتاب یکنواخت است پس همه از امیرالمومنین صادر شده است. ایشان از راه متن ابن ابی الحدید معتزلی از راه متن وارد می شود، به این استدلال، یک مقدارش که ثابت است. متن هم که یکنواخت است. پس همه اش ثابت است. البته این متعارف نیست، این را دقت بکنید!

یا مثلا راجع به زیارت جامعه می دانیم که خیلی ها از این راه وارد شدند که متانت، واقعه هم زیارت عجیبی است به لحاظ متن که بی نظیر است، نه این که کم نظیر است. از راه متن وارد شدند، این را ما داریم، در ماها بیشتر هست اما در اهل سنت هم هست، همین راجع به علی الید عرض کردم انصافا سند روشنی ندارد اما تعبیر خیلی زیباست، همین الخراج بالضمن هم همین طور. ابتدائا سند روشنی ندارد، البته می گفتند صحیح است به خلاف آن، لکن انصافا متن، دیدم بعضی از اهل سنت نوشتند این از جوامع کلم است و نقل به معنا هم نکنید، باید نقل به متن بشود. لفظ حدیث را نقل به لفظ بشود. ما داریم بحث متن را اما آن قدر زیاد نیست. بیشترین بحث در حجیت روی صدور رفته است و چون از زاویه حجیت نگاه کردند تعارض را وارد شدند. در صورتی که ما عرض کردیم مسئله تعارض

اشکالاتی که حدیث دارد حدیث مشکلات مختلف دارد، یکنواخت نیست، یکی از مشکلاتش هم اختلاف است و إلا مشکلات دیگر هم دارد. فرض کنید تقطیع در حدیث هست، من دیگر بحث تقطیع را متعرض نشدم، حواسم هم بود، مثال های خیلی شیرینی هم برای تقطیع داریم لکن وارد بحثش نشدیم چون بیشتر به اصل حجیت می خورد. مسئله تقطیع هست، مسئله احکام ولایی، عرض کردم مثلاً آقایان ما آمدند گفتند روایت دارد، صحیحه هم هست، عفی رسول الله عما سوی ذلک، إن الله فرض الزکاة و سنّها رسول الله فی تسعة اشیاء، اشیاء غیر منصرف است، و سنّها رسول الله فی تسعة اشیاء و عفی عما سوی ذلک. از آن ور هم داریم که امیرالمومنین در اسب زکات می گرفتند. گفتند این تعارض دارد، آن عفی نیست پس ما چکارش بکنیم؟ حمل بر استحباب کردند.

عرض کردیم این که امیرالمومنین در اسب زکات گرفتند این حکم ولایی است، این اصلاً با آن حدیث مقایسه نمی شود، بحث تعارض مطرح ندارد. یک مقدار تعارض در خصوص روایات ما به خاطر این است که احکام ولایی است. یک مقدار از تعارض این است که جزء سنن بوده، در تعبیر سنن دو تعبیر می کردند، گاهی تعبیر مثل حرام و گاهی تعبیری که لا احب ذلک، اینها خیال می کردند تعارض دارد مثلاً لا احرام إلا من المواقیت التي وقّتها رسول الله، در روایت دیگره دارد که معتبر هم هست، لا ینبغی لک أن تحرّم، گفتند این لا ینبغی با لا احرام با هم نمی سازد، این لا ینبغی ظاهر در کراهت است و آن ظاهر در حرمت و عدم صحت احرام است. ما توضیح دادیم لا ینبغی چون این مسئله جزء سنن پیغمبر است، مسئله احرام از مواقیت است.

آن وقت در آن زمان یکی از ادبیات فقهاست، نه این که ادبیاتی باشد که مال ائمه باشد چون ائمه ما این تعبیر را ندارند لکن تعبیر جاری در جامعه فقهی آن روزگار بوده، خوب دقت بکنید یعنی اگر امام می فرمود لا تحرّم، می پرسیدند این کجا نهی ندارد رسول الله اما وقتی گفت لا ینبغی یعنی بیان سنت، یعنی فقیه اهل سنت هم می فهمید که امام بیان سنت رسول الله می کنند. سنت رسول الله این است که احرام قبل از میقات نباید بشود، حالا این به استظهار بر می گردد. این لا ینبغی یک نوع ادبیات قانونی است نه قانونی، ادبیات فقهائی، نه قانونی، یک نوع ادبیات فقهائی در قرن دوم است و شواهدش را هم عرض کردیم در شواهد روایات ما هم هست، در اهل

سنت هم هست، اصلاً اهل سنت تصریح دارند که این را جایی که سنت رسول الله بود یحرم نمی گفتند، می گفتند لا ینبغی، یُکره، یُکره ذلک.

پس یک مقدار از تعارض هایی که ما الان تصور می کنیم این اختصاص به تعارض هم ندارد، در غیر تعارض هم هست، ما یک مقدار سنن داریم، یک مقدار احکام ولایی داریم، تقطیع داریم، اختلاف مصدر داریم. تمام این ها هم در حدیث تاثیرگذار است و هم در مسئله تعارض تاثیرگذار است. دقت می فرمایید.

لکن چون ما از زاویه حدیث بررسی کردیم دیگه احتیاج نداریم که برای زاویه تعارض بخواهیم باب خاصی را باز بکنیم، غرض این نکته را هم من یک توضیحی دادم چون آخر بحث تعارض است یک جمع بندی هم بشود.

اما احادیث تفویض را عرض کردیم اولین کتابی که ما در این جهت داریم در این کتاب مرحوم محمد ابن حسن صفار می است، البته ایشان اساساً مال قم نیست، جزء عرب های قم هم نیست، اشعری ها نیست. اشعری ها یک طائفه یمنی هستند و ربطی هم به این مسلک اشاعره ندارد چون ابوالحسن اشعری هم از همین طائفه است، عشیره اند، این جدشان که اسمش صائب بود که مرحوم نجاشی هم نوشته. من چند دفعه عرض کردم نجاشی یکی از نکات خیلی مهم در کتاب نجاشی مسئله انساب و اینهاست، این خصوصیات منفرد نجاشی است، مال هیچ کتابی الان در مجموعه خودمان مثل نجاشی در انساب نداریم، چون ایشان اصلاً کتابی در انساب العرب دارد و انصافاً در این جهت که بین ایشان و شیخ بون بعید است یعنی الفرق بین السماء و الارض، غرض فرق ایشان با شیخ، شیخ این آشنایی و تسلط را به انساب و این خصوصیات عشائری این افراد ندارد. شیخ اگر چیزی نقل می کند وجده، در یک کتابی دیده یا در حدیثی دیده اما نجاشی خودش متخصص فن است، این دو تا با همدیگر خیلی فرق می کنند، آقایان این نکته را در نظر داشته باشند.

علی ای حال اشعری چون این صائب در یمن هم به دنیا آمده، جد بالایشان که اسمش صائب است.

یکی از حضار: مولی عیسی ابن موسی صائب اشعری است.

آیت الله مددی: بله، چون ایرانی بوده طبق قاعده چون در قم خودش جزء یکی از عشائر است.

آن وقت صائب که جد اعلای این خاندان است وقتی به دنیا آمد بدنش پر از مو بود، اشعر یعنی مو دار، شعراء زنی که پر موست و اشعر هم مرد مر پو. عنوان اشعری ها به این ها به این جهت گفته شد. این یک عشیره معروف عرب است که عرض کردم از سال ۸۳ در زمان حجاج دو تا برادر بودند، بعد هم سه تا از این عشائره شدند که تقریبا ولایت یعنی آشنایی با اهل بیت و تمایل به اهل بیت داشتند اما شیعه مصطلح ما معلوم نیست باشند. اینها به قم آمدند و این طائفه بزرگ اشعری ها در قم را اینها پایه گذاری کردند که واقعا این طائفه به عنوان طائفه بزرگترین تاثیر را در حدیث ما دارند. ما مثلا در کوفه خاندان داریم مثل خاندان زراره، عشیره هم داریم مثل جعفری ها، بزرگان غلو ما از جعفری هستند، عشیره جعفری که عشیره یمنی است اما هیچ کدام از عشائر و خاندان ها این تاثیر را که عشائره قم دارند در حدیث ما ندارند. هم در صدور حدیث و تولید حدیث اینها چون عرب بودند. اولین کسانی که از قم ظاهرا به مدینه رفتند خدمت امام صادق رسیدند و تلقی حدیث کردند از همین اشاعره هستند و در مقابل ما در قم عده ای را داریم که جزء این عرب ها نیستند، مثل خاندان ابن ولید، مثل خاندان صفار، مثل خاندان بابویه، اینها جزء عشائره نیستند، این ها هم خیلی تاثیرگذار بودند اما بزرگترین تاثیر را خاندان اشعری ها دارند.

و یک نکته دیگه هم این جا بگویم چون واقعا هنوز هم برای ما ابهام دارد این آقایانی که بعضی از این ها شخصیت هم هستند، یک اسمائی دارند که می خورد احتمالا اسم های فارسی قدیم باشد یا پهلوی باشد، خود همین صفار لقبش مموله است، آن محمد ابن حسن اشعری لقبش مثلا شینوله یا سینوله است. ایشان را ما درست نمی دانیم، متیل داریم یا متیل، متویه داریم در بین همین ها، مت، مت تنها، محمد ابن حسین مت از مشایخ ابن قولویه است. این ها الفاظ عجیبی غربی اند، یکمی اگر روی اینها تحقیق بشود که ریشه های آنها فارسی است یا پهلوی است من هم نمی دانم.

به هر حال مرحوم صفار جزء بزرگان است، این کتاب ایشان بسیار کتاب نفیس است، این جزء اوائل ما الف در ولایت اهل بیت به معنای آن جامعی که هست که هم ولایت و هم برائت و هم انحصار در اهل بیت است، این بصائر الدرجات در قرن سوم نوشته شده در زمان غیبت صغری نوشته شده. خود ایشان ائمه را درک کرده، ایشان توقیعات مفصلی به امام عسگری دارند که مقدار زیادیش الان به ما

رسیده است. بیشترینش توسط صدوق رسیده، توسط کلینی است، توسط شیخ طوسی است، علی ای حال انصافا این کتاب بصائر الدرجات ایشان و کتاب الحجۃ کافی قرن چهارم یکی دو تا مصدر بسیار مهم در حقائق ولایت اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین است. حدیث اولی را که ایشان در این کتابی که الان به اسم بصائر الدرجات هست ده جزء است، نمی دانم تجزیه مال خود مولف است یا بعدها شده من این نکته را نمی دانم. این باب را ایشان در باب هشتم جزء هشتم آورده. عرض کردم یک چاپ اولیه کتاب دارد که متن کتاب است و بعد خدا رحمت کند مرحوم آقای سید محمد باقر ابطحی را، ایشان این کتاب را با تحقیق، نکات لطیفی در تحقیق کتاب بکار بردند، خصوصا در آخر کتاب فوائد رجالی و طبقاتی را برای ایشان نوشتند، مشکلاتی را که در رجال بوده و اسانید کتاب بوده در آخر فصل مشبعی ایشان راجع به این قسمت نوشتند، زحمات خوبی است که باید ان شا الله تکمیل بشود.

اولین حدیث، آن وقت این باب چهار از جزء ۸، به حسب این چاپی که الان دست من هست چاپ مرحوم آقای ابطحی، در جلد دوم شده، عرض کردیم راجع به کتاب صفار بحث های مفصلی است که طبعا همان طور که دیروز عرض کردم بنده وارد نمی شوم لکن بهترین نسخه را اصولا الان مدتی است نسخه ای است که در کتابخانه مرحوم آقای مرعشی ادعا شده سال، عنوان باب باب التفویض الی رسول الله است. حالا من یک فهرست مانندی عرض بکنم.

در این باب ایشان ۱۸ تا حدیث آوردند، در باب التفویض الی رسول الله ۱۸ تا حدیث آوردند، عده ای هم در کافی هم هست بعد از ایشان. و باب بعدیش را باب این طور است. أن ما فوض الی رسول الله فقد فوض الی الائمة، دو باب قرار دادند، تفویض الی الائمة، در این باب دوم ایشان ۱۳ تا حدیث آوردند، کتاب کافی یا ۹ تا ۱۰ تا، در کتاب کافی باب التفویض الی النبی و الائمة، پس ایشان مجموعا به اصطلاح ۳۱ حدیث آوردند در دو باب، تکرار هم دارد، این عددی که گفتم عددی است که ایشان روایت را آوردند اما تکرارش را عرض نکردم. بعدا هم در خواندن می گویم.

۱۳ حدیث در باب تفویض الی الائمة آوردند، ۱۸ حدیث هم در باب تفویض الی رسول الله، مرحوم کلینی هم همه را یکجا جمع کرده است، بعضی از احادیث کلینی هم از همین باب است یعنی مرحوم صفار که نقل می کند. بعد کلینی هم نقل کرده است. البته مرحوم کلینی

از استادی به نام محمد ابن حسن گاهی نقل می کند لکن آن محمد ابن حسن شاید بعضی جاها صفار باشد اما می گویند یک محمد ابن حسن قمی است که غیر از صفار است. آن محمد ابن حسن واقعا ایشان کیست آن هم باز یک شرحی دارد، فکر می کنم بعضی ها رساله ای هم نوشتند در تشخیص محمد ابن حسن در مشایخ کلینی. دیگه وارد این بحث ها نمی خواهیم بشویم.

حدیث اول حدثنا یعقوب ابن یزید.

من مفصل عرض کردم کتاب ابن ابی عمیر نسخ مختلفی در قم دارد، یکی از نسخ بسیار معروف و صحیح نسخه یعقوب ابن یزید است، ایشان بغداد بودند، یا رفتند، به هر حال بعضی جاها ایشان را دیدم که نوشتند قمی، القمی، شاید بعدها به قم آمدند.

عن محمد ابن ابی عمیر

حدیث تاریخش واضح است.

عن ابراهیم ابن عبدالحمید عن ابی اسمعٰل زید شحام

زید شحام کنیه اش است، حدیث صحیح است، یعنی افرادی که در سند هستند غیر از این که الان مصدر اولیش را نمی دانیم اما مصدر متوسطش یک کتاب نوادر ابن ابی عمیر است. نسخه هم صحیح است.

عن ابی جعفر سلام الله علیه، قال إن الله خلق محمدا عبدا فادبه حتى إذا بلغ أربعين سنة أوحى إليه و فوض إليه الاشياء

ظاهر این عبارت این است که در همان ليله مبعث که ليله وحی بوده تفویض هم همان شب شده است. این یک نکته ای است که بعدا می خواهم روی آن تاکید بکنم. چون دارد اوحی الیه و فوض الیه الاشياء، فقال فما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم، این حدیث سال چهارم هجرت است یعنی هفده سال بعد از مبعث است.

این آیه در سوره حشر است، ما آتاکم الرسول، بعد از بیرون کردن یهود بنی قریظه از مدینه است. ما آتاکم الرسول فخذوه، خود آیه در سال هفدهم مبعث است. اما عبارت ظاهرش این است که این فوض الیه الاشياء در همان مبعث است. چون اوحی الیه و فوض الیه الاشياء که من این را بعدا توضیح می دهم.

.....

فقال ما آتاکم الرسول، ما آتاکم الرسول احتمال دارد وحی باشد که اهل سنت، سنت را این جور می گیرند. اما و ما نهاکم ظاهرش سنت است. آن چه که خود پیغمبر نهی کرده. ما آتاکم الرسول مثلاً آتاه عن الله، آتانا عن الله، ممکن است تصور بشود اما و ما نهاکم نسبت به خود رسول الله است. دقت بکنید! هی می گویم در متون دقت بکنید، در ما نهاکم تفویض در می آید چون عرض کردم اهل سنت، سنت را به معنایی که در قران هست لکن رسول الله معنا کردند ما نمی فهمیم، این با این حدیث نمی سازد. إن الله فوض الی نبیه امر خلقه، این حدیث اول بود.

حدیث بعدیش هم که بعد ان شا الله

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين